

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صحبت راجع به کیفیت اعاده معدوم به عبارت دیگر عدم تکرار در تجلی و در وجود بود. مرحوم آخوند مطلب را به اینجا رساندند که وقتی وجود می‌خواهد تشخص پیدا کند و عدم را طرد کند باید یک هویتی برای آن تشخص خارجی وجود داشته باشد. یعنی وجود در خارج بدون هویت نسبت به ممکنات محال است. بله، نسبت به حق متعال وَ الْحَقُّ مَاهِيَّتُهُ إِنِّيَّتُهُ هویتِ ماهیت پروردگار عین وجود اوست. به عبارت دیگر یعنی عین هویت اوست.

فرق بین ماهیت و هویت

یک فرقی بین ماهیت و هویت هست که در اینجا مرحوم آخوند به آن اشاره می‌کند. ماهیت یک شیء عبارت از آن صورت و همیه‌ای است که عقل برای آن شیء به نحو اطلاق تصور می‌کند. آن صورت و همیه ممکن است در هر زمانی لباس وجود بپوشد

و در هر مکانی متلبس به لباس وجود بشود.
بناءً علیٰ هذا آن صورت و همیه جنبه کلی دارد گرچه
از یک حیث، حیثیت شخصیه دارد و صورت زید
است ولی از یک حیث جنبه سعی و کلی دارد. وقتی
که ماهیت زید را تصور می‌کنیم قبل از اینکه زید در
دنیا به وجود بیاید، ممکن است این ماهیت یک ماه
دیگر به وجود بیاید، ممکن است هفته دیگر به وجود
بیاید، ممکن است این ماهیت ده سال دیگر به وجود
بیاید یا اینکه ممکن است این ماهیت اصلاً به وجود
نیاید.

ببینید، اطوار و شرایط مختلف برای وجود
ماهیت زید در اینجا تصور می‌شود و نسبت به آن
ماهیت دیگر عدم حاکم نیست چنانچه وجود حاکم
نیست. آن ماهیت نه اقتضای عدم و نه اقتضای وجود
می‌کند. این، آن ماهیت متوهمه‌ای می‌شود که عقل
برای یک هویت شخصیه آن ماهیت را در ذهن
خودش خلق می‌کند. حالا اگر این ماهیت آمد و
لباس وجود پوشید و زید شد یا این فرد شد، دیگر
این فرد که قابل تکثر نیست و این شیئیت او و این
ما هوَ بهِ هوَ و همان خصوصیت او و همین

وضعیتی که فعلاً دارد تعدد بردار نیست و دیگر نمی‌شود از این دو طور فرض کرد به جهت اینکه هر وجودی یک هویت و یک شیئیت مختص به خود را دارد و هر شیئیتی یک وجود مختص به خود را دارد. قبل از اینکه این شیء در مرتبه تصور به وجود بیاید ممکن است انسان هزار طور محمول برای آن قرار بدهد و حتی همین زیدی که فعلاً در خارج هست انسان می‌تواند با قوه عاقله‌ای که دارد همان ماهیت مطلقه‌ای را که قبلاً تصور کرده بود همان ماهیت را دوباره تصور کند و فرض عدم و وجود لا یتناهی برای او بکند و فرض بکند این در اینجا هست و این در اینجا نیست ولی وقتی که یک دفعه چشمش را باز کرد و دید این زید در مقابلش هست، در این دیگر نمی‌تواند فرض عدم بکند. وقتی این وجود هست دیگر نمی‌تواند برای او یک سعه و کلیتی را قائل بشود چون وقتی که یک شیئی وجود و تحقق خارجی پیدا کرد دیگر این آمده عدم را از خودش طرد کرده و از بین برده است. بنابراین قبل از اینکه این هویت خارجی و این ماهیت زید لباس هویت

بپوشد و در خارج شیء بشود انسان همه طور می‌توانست او را تصور کند اما الآن که این ماهیت تبدیل به هویت و به **شیء^{۲۸}** شده و قابل اشاره حسیه است دیگر مشارٌ إلیه او متعدد نمی‌شود و قابل تعدد نیست.

بناءً علیٰ هذا آن ماهیت قبل از اینکه لباس وجود بپوشد، عدم بر او حاکم بود نه اینکه خودش اقتضای عدم بکند. خودش بالنسبة به عدم و وجود لا اقتضاء است اما عدم بر این ماهیت حاکم بود. این ماهیت برای تحقق خارجی و برای متحقق شدن و متبدل شدن به هویت و به تشخیص خارجی احتیاجی به سلسله علل دارد که باید علتی بیاید و او را در یک مرتبه خاص ایجاد کند. وقتی که در آن مرتبه خاص ایجاد شد دلیل بر این است که سلسله علل لامحاله به این مرتبه منجر شده است و غیر از این مرتبه متصور نمی‌شود.

تفاوت سلسله علل موجب تفاوت در غایت و مقصود

اگر یک ماشینی با سرعت ۱۲۰ کیلومتر در جاده حرکت کند قطعاً می‌دانیم که این ماشین در دقیقه و ثانیه مشخص به این مرتبه و مرحله خواهد رسید و

یک ثانیه و یک صدم ثانیه هم تأخیر پیدا نخواهد کرد چون سلسله علل خواهی نخواهی و لامحاله یک غایتی را ایجاد خواهد کرد و به یک مقصدی خواهد رسید. اگر بدانیم حالا این ماشین ۱۲۰ کیلومتر سرعت دارد اما وقتی که به جای سربالا می‌رسد سرعت او به هشتاد کیلومتر تنزل پیدا می‌کند و به جای سرپایین که می‌رسد سرعت او ۱۲۰ کیلومتر می‌شود و در راه شش دقیقه در فلان نقطه هم توقف خواهد کرد اگر ما براساس یک محاسبه ریاضی با کامپیوتر بخواهیم مسافت را دقیقاً بسنجیم و شرایطی که برای این ماشین به وجود می‌آید آن را هم بسنجیم، دقیقاً می‌گوییم که این ماشین با این مقدار تأخیر در این نقطه خواهد رسید و حتی یک ثانیه هم این طرف و آن طرف نخواهد شد. اختلاف این دو مسئله برای اختلاف سلسله علل است، وقتی سلسله علل تفاوت پیدا می‌کند طبعاً آن غایت و آن مقصود هم تفاوت پیدا خواهد کرد.

بنابراین اگر یک شیئی در خارج تحقق پیدا کند به عبارت دیگر ماهیتی در خارج هویت و وجود

خارجی پیدا بکند دلیل بر این است اِنَّا که قبلاً این
سلسله علّیت او را با کیفیت خاصّ به خود به اینجا
کشانده است و به این مرتبه رسیده است. پس ظرف
وجودی برای این ماهیت مطلقه قطعاً در این دقیقه و
در این ثانیه و در این یک هزارم ثانیه معین شده است
و ما چشم بسته می توانیم بگوییم که این سلسله علل
در این یک صدم ثانیه زید را به این مرتبه منتقل
خواهد کرد یا زید را ایجاد خواهد کرد و امثال ذلک.
فرض کنید نطفه‌ای در شکم و در رحم مادر
منعقد می شود. برای تحقق او احتیاج به سلسله علل
هست. اولاً فرض کنید وضعیت مادر چطوری
است؟ غذاهایی که در این مدت خورد چه قسمی
بود؟ نحوه فعالیت او در این مدت به چه کیفیت بود؟
و در چه شرایطی در این مدت قرار گرفته است؟
بینید همه اینها علل جزئی هستند که در تکون این
جنین نقش دارند و بعد به چه نحوی و به چه
خصوصیتی تغییراتی و تبدلاتی انجام خواهد شد.
می گویند که اگر مادر بعضی چیزها را بخورد حملش
یعنی فراغت و زایمانش به تأخیر می افتد. ما سابق
این طور شنیدیم و نمی دانستیم. می گویند که اگر

گوشت شتر بخورد [مدت حملش] ده ماهه و یازده ماهه می شود. گوشت گوسفند بخورد یک طور است و گوشت گاو بخورد [یک طور دیگر است] خلاصه هر چه بخورد یک قسمی و یک خصوصیتی دارد.

تلمیذ: پس این عرب ها همه دیر به دنیا می آیند مثلاً سابق که گوشت زیاد می خوردند حتماً بنا بر این اینا کشف می کند!

استاد: بله دیگر این هم همین طور است. حالا یا می شود شرایط آب و هوا و اقلیمی را هم در نظر گرفت حالا آنها به یک قسمی شاید آن قدر [گوشت] خوردند که دیگر در ژنشان اصلاً اثر نمی گذارد ولی دیگری بخورد [اثر گذار است]. علی کلّ حال یک مسئله ای بوده است. حالا چه شرایطی در این به دنیا آمدن تحقق پیدا می کند که اگر ما عالم به این سلسله علل باشیم می توانیم دقیقاً و ثانیۀ این وضع حمل را مشخص کنیم که این سلسله علل و این تأثیراتی که بر روی جنین قرار بگیرد او را به یک کیفیتی درمی آورد [که وضع حمل] هفته بعد است، هشت روز بعد است، ده روز بعد است یا اینکه پنج روز بعد است. اصلاً خیلی ها اشتباه می کنند مثلاً می گویند که آقا [وضع حمل] دو هفته دیگر است اما [بچه] هفته

[اول] تشریف می‌آورد یا می‌گویند که هفته دیگر است اما یک ماه پدر و مادر بیچاره را سرکار می‌گذارد و امثال ذلک!! - اینها برای دوستان و رفقای که مبتلا هستند و یا بودند و یا خواهند بود إن شاء الله که این سلسله علل ادامه پیدا کند! - علل متعددی داریم، علل فاعلی و مُعدّه داریم مقارنات داریم و اسبابی که موجب تأخیر و تعجیل خواهد شد. علی‌کلّ حال اشتغالات و کارها و مسائلی در این ضمن هست که اهل خبره و ذکر بهتر می‌دانند!

هر هویت خارجی مسبوق به یک سلسله علل

بنابراین هر هویت خارجی مسبوق به یک سلسله علل است. اینجا است که این مَثَل و این قضیه و همی را می‌گویند که از هست، «باید» انتزاع و خارج نمی‌شود. همین امروزی‌ها و این آقایان فرنگ‌رفته و مدعیان فلسفه که [می‌گویند]: از هست، «باید» به وجود نمی‌آید، کاملاً بطلان این مسئله واضح می‌شود. از هست، «باید» استخراج و انتزاع می‌شود. به دلیل اینکه این وجود و هر شیئی که موجود است مرتبه خاص وجودی خود را دارد و وقتی که تجلی پروردگار به مقام علل و به سلسله علل تعلق

می‌گیرد، این وجود برای سلسلهٔ علل خودش یک مرتبهٔ خاصی را می‌طلبد. یعنی به مقتضای سلسلهٔ علل خودش. نه تقدیم خواهد شد و نه تأخیر خواهد شد. لذا این شیء اگر بخواهد قبل از سلسلهٔ علل وجود پیدا بکند و عدم بر آن حاکم باشد پس معنایش این است که آن علل هنوز تحقق پیدا نکرده است و اگر بعد از آن مرتبه بخواهد تحقق پیدا بکند دلیل بر این است که سلسلهٔ علل نتوانسته تأثیر بگذارد. این [یک] مطلب بود.

ابای از عدم نداشتن هر شیء ممکن ذاتی

مسئلهٔ دیگری که ایشان در اینجا مطرح می‌کنند مطلبی است که قبلاً هم مطرح شده و آن حرفی است که متداول است بر اینکه هر شیئی که ممکن ذاتی است ذاتاً ابای از عدم ندارد ولو در حین وجود. این [مسئله] با این مطلبی که گفتیم طبعاً قضیه واضح و روشن است چون ما دو مطلب داریم؛ یکی اینکه - همان‌طوری که گفته شد - ماهیت مطلقهٔ یک شیء صرف‌نظر از وجود و عدم، مطرح می‌شود و خود ماهیت به‌طور کلی نه ابایی از وجود و نه ابایی از عدم دارد. اما وقتی که همین ماهیت را ملاحظه کنیم با

جنبه فاعلی تجلی پروردگار و جنبه ظهور آثار او و غایتی که برای این تجلی مدّ نظر قرار گرفته است مشخص می‌شود بر اینکه عدم امکان ندارد بر آن هویت خارجی عارض بشود که سلسله علل بر ایجاد او کمر بسته‌اند و تجلی پروردگار برای تحقق هویت خارجی او دست‌به‌کار شده است و مرتبه وجودی او از سایر مراتب وجودی مشخص شده است. در این صورت دیگر امکان ندارد و مستحیل العدم است چون فرض عدم در یک هم‌چنین فرضی مساوی با عدم سلسله علل است و فرض عدم سلسله علل مساوی با عدم علت اولی است که همان اراده و مشیت پروردگار است **وَ هُوَ مُحَالٌ**

بنابراین دو مطلب در اینجا هست؛ یکی تصور ماهیت با قطع نظر از وجود که **لَا يَأْبَى عَنِ الْعَدَمِ كَمَا لَا يَأْبَى عَنِ الوجودِ** و یکی تصور ماهیت به لحاظ اراده و مشیت و تجلی پروردگار و افاضه و اضافه اشراقیه از ناحیه اوست که در این صورت فرض عدم، ممتنع است.

وَ إِمَّا أَنْ يَكُونَ فِي غَيْرِ مَرْتَبَةٍ وَجُودِهِ وَ وَعَاءِ تَحَقُّقِهِ فَالْشَّيْءُ يَسْتَحِيلُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَجُودٌ إِلَّا فِي مَرْتَبَةٍ وَجُودِهِ وَ ظَرْفِ فِعْلِيَّتِهِ وَ ظُهُورِهِ فَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ نَحْواً خَاصّاً مِنَ الْوُجُودِ وَ مَرْتَبَةً مُعَيَّنَةً مِنَ الْكُونِ مَعَ تَوَابِعِهِ وَ لَوَازِمِهِ مِنَ الصِّفَاتِ وَ الْأَزْمَنَةِ وَ الْأَمَكْنَةِ

یا اینکه در غیر مرتبه وجود و ظرف تحققش است. محال است اینکه یک شیء وجود داشته باشد مگر در مرتبه خاص وجودش - یا **وَ طَرَفُ فِعْلِيَّتِهِ**، قسمت و ناحیه، ظرف باشد بهتر است - و ظرف فعلیت و ظهور آن شیء. برای هر شیئی یک نحوه خاصی از وجود و مرتبه معینه‌ای از کون هست با توابع، لوازم، آثار و جوانبش از صفات و زمان‌هایی که بر آن وجود یکی پس از دیگری عارض می‌شوند و مکان‌هایی که آن وجود در طول حیات خودش در آن مکان‌ها متمکن می‌شود که تمام این آثار، صفات، لوازم و توابع برای این وجود است و از این ازمنه و امکانه و مرتبه به غیر این مرتبه تعدی نمی‌کند.

تأثیر ملکات انسان در تصویر صورت انسان

فَإِذَا اسْتَحَالَ أَنْ يَكُونَ لِكُلِّ شَيْءٍ إِلَّا نَحْوُ وَاحِدٍ مِنَ الوجودِ يَفْتَضِيهِ لَهُ أَسْبَابُهُ السَّابِقَةُ وَ شَرَائِطُهُ الْمُتَقَدِّمَةُ الْمُنْبَعِثَةُ عَنْ وجودِ الْمَبْدِ الْأَوَّلِ تَعَالَى فَلَمْ يَتَصَوَّرْ لَهُ طَوْرٌ آخَرٌ مِنَ الْكونِ غَيْرُ مَا هُوَ الْوَاقِعُ حَتَّى يَطْرَأَ عَلَيْهِ الْعَدَمُ وَ يَرْفَعَهُ عَنْ سَاهِرَةِ الْأَعْيَانِ أَوْ يَقَعَ الْعَدَمُ بَدَلًا عَنْهُ فِي مَقَامِهِ الْمَفْرُوضِ لَهُ.

وقتی برای یک شیء ممتنع باشد که یک نحوه واحد از وجود باشد که وجود را برای این شیء اقتضا کند، اسباب سابقه و شرایط متقدمه که تمام این

^۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۵۵.

شرایط و سلسلهٔ علل و اسباب همه از وجود مبدأ
اول ناشی می‌شود برای او طور و قسم دیگری از کون
نمی‌شود تصور کرد غیر از آنچه که در واقع است
تا اینکه بر او عدم بیاید و او را از عالم اعیان و از
عرصهٔ اعیان بردارد یا اینکه عدم در مقام مفروض^۲ علیه
در مقامی که بر آن فرض شده بدل از او واقع شود،
این دیگر نمی‌شود. چون وقتی سلسلهٔ علل بیاید این
قطعاً به این کیفیت خواهد آمد. وقتی که ما سلسلهٔ
علل را بدانیم قطعاً می‌توانیم از همین الآن صورت
این جنین که متولد می‌شود را بیاوریم. چطور اینکه
الآن یک کارهایی هم می‌کنند و خیلی عجیب است!
مثلاً فرض کنید خصوصیات فردی یک شخص را
می‌گیرند - حالا این را شنیدم البته نمی‌دانم تا چه حد
[درست است] - و بعد این را به کامپیوتر می‌دهند و
کامپیوتر صورت او را شبیه به اینکه هست بیرون
می‌دهد و می‌گوید که این باید به این شکل باشد. اگر
این شخص این خصوصیات را داشته باشد [باید به
این شکل باشد] خیلی این مسئله عجیب است! واقعاً
عجیب است که چطور ملکات انسان در تصویر
صورت انسان مؤثر هستند!

استاد: حتی صدا را هم می‌دهند و [کامپیوتر] آن صورت را می‌دهد و از صورت به خصوصیات فردی پی می‌برند! می‌گویند که این شخص باید دزد باشد و این شخص باید جانی باشد و این شخص باید آدم خوبی باشد.

تلمیذ: صورت را به کامپیوتر می‌دهد اسکن می‌کند و خصوصیات فردی را می‌گوید.

استاد: جالب است! این تازه یک مرتبه است. اما خیلی مرتبه دیگر دارد و خیلی ممکن است که قضیه به بالاتر از اینها کشیده شود. مثلاً یک سلول را به یک کامپیوتر بدهند و صورت آن بچه‌ای که از این سلول به وجود می‌آید را قشنگ می‌گویند که این به این شکل خواهد آمد. البته در تحت شرایطی یا مثلاً حداقل نزدیک [به آن را می‌گویند]. همه اینها نشان می‌دهد چطور عجیب و دقیق این سلسله علل همه یکی پس از دیگری می‌آیند و یک مهره اضافه می‌کنند؛ او می‌آید [یک مهره] کم می‌کند، یکی دیگر اضافه می‌کند و آن یک شکل فلان می‌کند. مرض‌هایی که بعدها برای انسان در سن سی چهل پنجاه سالگی پیدا می‌شود می‌گویند که از هنگام جنین و رحم مادر است! همه این کارها و برنامه‌ها

در همان موقعیت می آید. بعد یک علت می آید آن را می پوشاند و یک علت می آید آن را کنار می زند. انسان چه بخورد و چه کار کند. یک انفاق می کند می آید این قضایا را از بین می برد، یک عمل خلاف انجام می دهد می آید یک سری مسائل را از بین می برد، یک صله رحم می کند می آید مطلب را عوض می کند، دوباره یک قطع رحم می کند می آید قضیه را برمی گرداند و همین طور در این عالم، بی نهایت سلسله علل دارد همین طور کار انجام می دهد و کم و زیاد می کند و بالا می کند و ما از هیچ چیز خبر نداریم انگار نه انگار!

رفع موانع و سوارق راه خدا با تسلیم در برابر ولیّ و قرار گرفتن تحت ولایت

یک وقت مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه -

داشتند در جلسه راجع به این مسئله صحبت می کردند که وقتی یک شخص در تحت ولایت قرار بگیرد و خودش را تسلیم کند چطور خداوند آن موانع و سوارق راه را از کنار او برمی دارد که اصلاً او اطلاع ندارد! آیا ما می دانیم که هیچ مسئله ای برای ما وجود ندارد و هیچ توطئه ای چیده نمی شود و هیچ مطلبی وجود ندارد؟ یا اینکه نه! اینها مربوط به یک

جریاناتی است و خیلی‌ها خیلی کارها می‌خواهند بکنند اما [نمی‌توانند]! چه قضایا و چه دست‌های پنهان و غایبی پشت قضیه هست که اینها می‌آید مسائل را جمع می‌کند و می‌پیچاند و بسته به عمل انسان عوض و بدل می‌کند و انسان خبر ندارد؟! اینجا می‌خواهد برود از منزل بیرون آمد و رفت وارد خیابان شد و از خیابان به آنجا رسید آیا می‌داند در همین قضیه که می‌خواست برود چه قضایایی قرار بود اتفاق بیفتد؟ و این اصلاً هیچ اطلاعی ندارد. اینها از کجاست؟ و از چه جایی نشئت می‌گیرد و به وجود می‌آید؟ انسان که هیچ چیزی نمی‌داند. می‌بیند روز شد و شب شد و صبح شد قضیه‌ای اتفاق نیفتاد و رفت و هیچ مسئله‌ای به وجود نیامد!

نحوه کمک کردن به امام علیه‌السلام

یک وقت یک قضیه‌ای اتفاق افتاده بود که در واقع مربوط به خود من هم می‌شد یعنی یک چند نفری بودند که خود من هم داخل در این مسائل بودم و یک مسائل و قضایایی بود که بالأخره به حسب عادی نگران‌کننده هم بود بعد یک دفعه دیدیم مسائل عوض شد و کنار رفت. در زمان خود مرحوم آقا -

رضوان الله تعالى علیه - بود. بعدها این مطلب روشن شد که عجب! بعضی‌ها چه خیال‌هایی در سر می‌پروراندند و چه نقش‌هایی را بر تابلوی ذهن خودشان می‌کشیدند تا اینکه مثلاً چه مطالبی انجام بدهند. ولی ما می‌بینیم شب می‌آید، روز می‌شود، ایام می‌گذرد، لیالی می‌گذرد و هیچ قضیه و مسئله‌ای اتفاق نمی‌افتد! آیا هیچ از این سلسله علل خبر داریم؟ به قول خواجه شیراز که می‌فرماید:

در طریقت هر چه پیش سالک آید خیر اوست *** در صراطِ مستقیم ای دل کسی گمراه نیست^۱

صراط مستقیم‌ها! انسان در صراط مستقیم قرار بگیرد و بعد دیگر هرچه بادآباد! احساس کند در صراط هست و به تکالیفش و به مطالبی که گفته می‌شود عمل کند و آنچه را که می‌گویند که بگو، بگوید و آنچه را که می‌گویند: نگو، نگوید. به آن عملی که می‌گویند: انجام بده، انسان انجام بدهد، نه اینکه مثل معلّی که امام موسی بن جعفر علیهما السّلام او را منع می‌کردند اما او به منع موسی بن جعفر عمل نمی‌کرد و سر خود [عمل می‌کرد].^۲

۱. دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۷۱.

۲. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به المحاسن، ج ۱، ص ۲۵۵؛ الکافی، ج

آخرش هم جان خودش را داد. هارون الرشید او را گرفت و کشت. اینها خیال می‌کنند دارند به امام کمک می‌کنند! آن کسی به امام کمک می‌کند که خاطر او را بیشتر آسوده کند و او را راحت‌تر نگه دارد نه اینکه برای او یک دغدغه فکری به وجود بیاورد. این کمک را نمی‌خواهد، او خیال می‌کند دارد کمک می‌کند. آن کسی به امام کمک می‌کند که بیشتر حرف‌شنو باشد او به امام کمک می‌کند. بالاتر از ما امام زمان عجل الله تعالی فرجه سر جا نشسته است و اگر دینی قرار است باشد متوکل و ولیّ دین اوست! ما کجاییم و به ما چه مربوط است؟! ولیّ، قیم دین، وکیل دین و صاحب اختیار خودش است. می‌گوید که این کار را بکن، بکن. اگر این کار را نمی‌کنی [و گوش به حرف او نمی‌دهی] دیگر برای چه داری انجام می‌دهی و برای که دل می‌سوزانی؟! خود قیم و صاحب دین می‌گوید که نکن حالا تو می‌کنی و کار خود را انجام می‌دهی؟! این معلوم است همه‌اش نفس است لذا انسان باید همه مسائل

۲، ص ۲۲۳؛ آموزه‌های ولایت، ج ۱، ص ۲۳۳.

نفس و غیر نفس را جدا کند تا اینکه یک وقتی پا از دایره خودش بیرون تر نگذارد.

وَأَمَّا مَا يُقَالُ مِنْ أَنَّ ذَوَاتَ الْمَمَكَّنَاتِ لَا يَأْبَى عَنِ الْعَدَمِ وَ لَوْ حِينَ الْوُجُودِ فَمَعْنَاهُ أَنَّ مَعَ قَطْعِ النَّظَرِ عَنِ الْأُمُورِ الْخَارِجِيَّةِ وَ انْحَاءِ تَجَلِّيَّاتِ الْحَقِّ الْأَوَّلِ وَ كَوْنِ الْحَقَائِقِ الْوُجُودِيَّةِ مِنْ مَظَاهِرِ أَسْمَائِهِ الْحُسْنَى وَ رَشَحَاتِ صِفَاتِهِ الْغَلِيَا إِذَا نُظِرَ إِلَى نَفْسٍ مَاهِيَةٍ كُلِّ مِنَ الطَّبَائِعِ الْإِمْكَانِيَّةِ وَ الْمَفْهُومَاتِ الْعَقْلِيَّةِ لَا يَأْبَى مَفْهُومَهَا وَ مَعْنَاهَا عَنْ لِحُوقِ شَيْءٍ إِلَيْهَا وَ زَوَالِهِ عَنْهَا مِمَّا هُوَ غَيْرُ ذَاتِهَا وَ ذَاتِيَّاتِهَا مِنَ الْوُجُودِ وَ الْعَدَمِ وَ غَيْرِهِمَا.^۱

اینکه می گویند که ذوات ممکنات خود ماهیات

آبی از عدم نیستند و لَوْ حِينَ الْوُجُودِ و لَوْ بَعْدَ

الوجود، معنایش این است که قطع نظر از امور

وجودات خارجیه و انحاء تجلیات حق اول و اینکه

حقایق وجودیه از مظاهر اسماء حسنی هستند و

همان اسماء حسنای پروردگار هستند که به این

صورت های جزئی و اسماء جزئی درآمده اند و

رشحات صفات پروردگار هستند تا وقتی به نفس

ماهیت هر کدام از طبایع امکانیه و مفهومات عقلیه

نظر بشود مفهوم این ماهیات امکانیه و طبایع امکانیه

و مفهومات عقلیه آبی نیست از اینکه شیئی به سوی

او از وجود ملحق بشود و زوالش از او - مِنْ الْوُجُودِ

و الْعَدَمِ و غَيْرُهُمَا به این برمی گردد - از آن چیزهایی

که نه ذاتش است و نه ذاتیاتش است. ذات و ذاتیات

از ماهیات جدا نمی شوند اما وجود، آثار، زمان، مکان

۱ . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۵۵ و ۳۵۶.

و خصوصیات اینها جدا می‌شوند. آبی نیست از اینکه داشته باشد. اما اربعه آیا در خارج تحقق پیدا می‌کند یا نمی‌کند؟ شما چهار تا کتاب در نظر بگیرید وقتی می‌گویید که چهار، زوجیت با این چهار هست این از ذاتیاتش است یا اینکه حیوانیت و ناطقیت از انسان جدا نمی‌شود اما وجود خارجی‌اش، سیاه بودنش، سفید بودنش، زرد پوست بودنش، در کجا باشد و در چه زمانی باشد هیچ کدام از اینها جزو ذات نیست و ممکن است از اینها سلب شود.

وَ ذَلِكَ لِعَدَمِ قِيَامِ الوجودِ بِذَوَاتِهَا الناقصةِ فِي الواقعِ فَلَا يَأْبَى العَدَمُ و لَوْ فِي زمانٍ انصبغَها بِصبغِ الوجودِ و ظهورَها بِنورِهِ و أَمَّا بالنظرِ إِلَى إفاضةِ الحقِّ و تَجْلِيهِ فِي صورِ الأسماءِ و الصِّفَاتِ و إبقائه لِلحَقائِقِ إِلَى غَايَةِ مَعْلُومَةٍ عِنْدَ عِلْمِهِ المُحِيطِ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلَى ما هِيَ عَلَيْها فَهِيَ مُمتنعَةُ العَدَمِ مُستحيلَةُ الفسادِ.^۱

این به‌خاطر این است که وجود قائم به ذوات اینها نیست! بلکه اینها قائم به وجود هستند نه اینکه وجود قائم به اینها باشد. پس خود ذات آبی از عدم نیست و اقتضاء عدم می‌کند. مثل ماهیت زید که هنوز به وجود نیامده، آن ماهیت نیست. ولو در زمانی که این رنگ وجود را گرفته و به او ظاهر شده است خود ماهیت او را می‌توانیم بدون چیز تصور کنیم و

^۱. همان، ص ۳۵۶.

اما [این] با هویت فرق می‌کند. اما اگر همین ماهیت را در نظر بگیریم که سلسلهٔ علل به او تعلق گرفته است دیگر نمی‌شود فرض عدم در آن بشود و تجلی آن حق در صور اسماء و صفات خودش این حقایق را باقی می‌گذارد تا یک غایت معلومه‌ای و یک نهایتی که در علم خودش این غایت مشخص است که این وجود تا کجا بیاید و چه آثاری پیدا بکند و زمانش تا چه موقع باشد، علمش که به هر شیئی محیط است همان‌طوری که این حقایق بر همان کیفیت بر آن غایت معلومه باشند بنابراین این طبایع امکانیه و این ذوات اینهایی که مورد برای تجلی حق قرار گرفته‌اند دیگر عدم نمی‌شود بر آنها طاری بشود و مستحیلة الفساد هستند.

فَتَجْوِزُ الْعَدَمِ عَلَى شَيْءٍ بِاعْتِبَارِ مَرْتَبَةٍ مِنَ التَّحَقُّقِ وَ دَرَجَةٍ مِنَ الْوُجُودِ مِنْ أَغْلَاطِ
الرَّهْمِ وَ أَكَاذِيبِ الْمُتَخَيَّلَةِ.

اینکه ما عدم را بر یک شیء تجویز می‌کنیم به اعتبار مرتبه‌ای از تحقق و درجه‌ای از وجود است و به اعتبار درجه‌ای از وجود، این از غلط‌هایی است که وهم می‌کند و اکاذیب متخیله است که ما این شیء را می‌توانیم تصور عدم بکنیم و شیئی که به وجود آمده را می‌توانیم بگوییم [که عدم است]. در اینجا

کلام ایشان ناظر به همین کلام امروزی‌ها است
همین‌هایی که دو کلمه خوانده‌اند و مثل خر
نمی‌فهمند و می‌گویند که بله، می‌شود اینکه به وجود
آمده نباشد! می‌شود آن، غیر دیگری بود، می‌شود این
جنین صورت دیگری پیدا می‌کرد و می‌شود این
شخص قیافه‌اش عوض می‌شد، تمام این حرف‌ها
همه کشک است و کنار می‌رود. وقتی شما تمام اینها
را مظهر برای اسماء و صفات خدا می‌دانید سلسله
علل خواهی نخواهی این را به اینجا می‌کشاند اینکه
می‌شود غیر از این باشد یعنی چه؟ این آب می‌شود
آب نباشد و می‌شود سنگ باشد! یعنی چه؟! این آب
که حالا آب است دیگر نمی‌شود که این سنگ باشد،
این الآن آب است. بله، اگر در این لیوانی که در
دست من هست آب نبود می‌توانم بگویم که به جای
آب مثلاً خاک باشد. اما وقتی که حالا در این لیوان
آب هست می‌توانم بگویم که نه آقا، می‌شود این آب
نباشد و به جایش سنگ باشد؟! اینکه اصلاً معنا
ندارد! این به خاطر نفهمیدن حقیقت سلسله علیت و
حقیقت ظهور پروردگار است که این ظهور

پروردگار وقتی تجلی می کند خواهی نخواهی و بایداً این سلسله علل، معلول خود را به این کیفیت درخواهد آورد. در این شکی نیست و غیر از این محال می شود. واقعاً خدا مرحوم آخوند را رحمت کند چون حق مطلب را در اینجا ادا کرده است. البته توضیحات راجع به این قضیه بعد می آید.

هذا تحقيق الكلام في هذا المرام على ذوق أرباب العرفان و وجدان أهل الإيقان.

ما نه تنها این مطلب را با عقل و برهان می گوئیم بلکه شهود و وجدان و مکاشفات توحیدیه و عرفانیه هم بر این مسئله شاهد است.

یک وقتی خدمت مرحوم علامه طباطبایی - رضوان الله تعالی علیه - بودیم یک آقای همین آقای که بعد وزیر فرهنگ و آموزش پرورش شد و جزو همین حزب اللهی ها و جزو همین روزنامه های رسالت و اینها بود. یک کتابی آنجا آورده بود برای همین امروزی ها بود و در آنجا نوشته بود که از هست «باید» را نمی توان انتزاع کرد. یک دفعه مرد گفت: نظر حضرت عالی در اینجا چطور است؟ آقای طباطبایی فرمودند: این مطالب همه اش شعر است، اینها همه شعر است!

منزل آقای مناقبی بودیم که داماد ایشان بود.

می‌خواست کودتا بکند و سوار هواپیما بشود
نمی‌دانم چه کار کند، آدم به کجاها می‌رسد! آقا سر
جایت بنشین! تو که وضعت بد نیست روزگار
می‌گذرد چه کار داری؟ شنیدم همین بنده خدا - الان
فوت کرد - تا قبل از اینکه یک منبری را برود، مرحوم
آقا - رضوان الله تعالی علیه - دعوتش می‌کردند ولی
یک وقت در مسجد آقا سید عزیزالله از هویدا تعریف
کرده بود. دیگر ایشان هیچ جا دعوتش نکردند. بعد
هم در ختم یک کاباره‌دار معروف طهران هم برای
رجال سنگ تمام گذاشته بود! ما آن موقع یک
چیزی‌مان می‌شد و کله‌مان بوی قورمه‌سبزی می‌داد
این مسائل را پیگیری می‌کردیم، چیزهایی داریم!
شنیدم این را مدتی زندان کردند و در زندان تفسیر
المیزان را مطالعه کرده بود حالا همه‌اش را نمی‌دانم
ولی آنجا گفت که من در زمان حیات ایشان نفهمیدم
چه پدر زنی داشتم. تازه آن زندان برایش خوب بوده
است!! می‌گویند که خیلی اظهار تأسف می‌کرد که
عجیب ایشان یک هم‌چنین کسی بود و ما خبر
نداشتیم. خدا عاقبت ما را به خیر کند.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد